

منطقه‌گرایی در آفریقا از منظر مکتب کپنهاگ

رحمت حاجی‌مینہ*

استادیار روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق، تهران، ایران

علیرضا وزین

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد الکترونیک، تهران، ایران

(تاریخ دریافت ۱۳۹۷/۱۲/۰۱ تاریخ پذیرش ۱۳۹۸/۱۰/۰۷)

چکیده:

از دیرباز همواره رهبران کشورهای آفریقایی تلاش نموده اند با توجه به تحولات داخلی و بین المللی، ضمن اتخاذ استراتژی واحد منطقه‌گرایی به منظور وحدت قاره‌ی آفریقا موجبات رشد و توسعه‌ی این قاره را فراهم آورند. با تأسیس و ظهور «سازمان وحدت آفریقا» و سیر روند تحول آن که منجر به ایجاد «اتحادیه‌ی آفریقا» در عرصه‌ی معادلات ساختاری منطقه‌ی آفریقا شد، ساز و کاری درون منطقه‌ای در بین کشورهای عضو به وجود آمد تا به صورت همه‌جانبه، عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی مشترک را به هم پیوند دهد و فرایند همکاریهای منطقه‌ای و منطقه‌گرایی را ارتقا بخشد. وضعیت امنیتی و اقتصادی منطقه‌ی آفریقا که هم تحت تأثیر بازیگران دولتی و هم بازیگران فرامنطقه‌ای قرار دارد، فرایند توسعه‌ی منطقه‌گرایی را دچار مشکلات و موانعی ساخته که چشم انداز و تحقق اهداف مورد نظر به آسانی قابل دستیابی نباشد. از طرف دیگر در راستای تحولات جهان و منطقه، کشورهای آفریقایی به ضرورت دریافته اند که برای مقابله با چالش‌های موجود در آفریقا، نیاز به همبستگی و انسجام بیشتری است تا بتوانند به اهداف اتحادیه‌ی آفریقا دست یابند. در این مقاله برای مطالعه‌ی روند همگرایی منطقه‌ای در آفریقا؛ علاوه بر بررسی موانع ساختاری آفریقا، بحث مسائل امنیتی و تأثیر آن در عرصه‌ی رشد و توسعه‌ی کشورهای آفریقایی به عنوان عنصر تعیین کننده مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. نویسندگان تلاش دارند تا با رویکردی توصیفی-تحلیلی، منطقه‌گرایی در آفریقا را با استفاده از مکتب کپنهاگ بررسی کنند.

مقدمه

منطقه‌گرایی در سیاست بین‌الملل به گسترش قابل ملاحظه‌ی همکاری‌های سیاسی و اقتصادی میان دولت‌ها و سایر بازیگران در نواحی جغرافیایی خاصی اشاره دارد. اصولاً منطقه به صورت ترکیبی از نزدیکی جغرافیایی، درجه بالای تعاملات، چارچوب‌های نهادی و هویت‌های فرهنگی مشترک تعریف می‌گردد. در اغلب موارد، منطقه‌گرایی بر حسب درجه‌ی انسجام اجتماعی (زبان، قومیت، فرهنگ، مذهب، تاریخ و آگاهی از میراث مشترک)، انسجام اقتصادی (الگوهای تجاری و مکمل بودن اقتصادی)، یکپارچگی سیاسی (نوع رژیم و ایدئولوژی) و انسجام سازمانی (وجود نهادهای رسمی منطقه‌ای) تجزیه و تحلیل می‌شود.

منطقه‌گرایی یا منطقه‌ای شدن پس از جنگ جهانی دوم و در دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ظهور و بروز یافت و با شدت یافتن جنگ سرد برای حدود دو دهه دچار رکود شد و بار دیگر در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و پایان جنگ سرد به طور جدی پیگیری شد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن نظام دوقطبی در جهان، یک نظام تک قطبی به وجود آمد که آمریکا به عنوان قدرت هژمون جهانی پذیرفته شد و قدرت‌های دیگر مانند: کشورهای اروپایی و ژاپن و بعدها چین قدرت‌های رده‌ی دوم به شمار می‌رفتند. در دهه‌ی گذشته، ظهور قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی جدید و سیاست جهانی شدن و پیمان «ماستریخت» سبب شد که بسیاری از کشورها موضوع منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن را دنبال کنند و در واقع پلی مابین کشور خویش و جهانی شدن ایجاد کنند.

روند شکل‌گیری منطقه‌گرایی در آفریقا بدین ترتیب بود که در ابتدا نوعی همگرایی در قاره‌ی آفریقا با محدودیتی خاص به وجود آمد و سپس «سازمان وحدت آفریقا» در سال ۱۹۶۳ با ۳۲ عضو، پایه‌ریزی و ایجاد شد و نهایتاً در سال ۲۰۰۲ «اتحادیه‌ی آفریقا» با ۵۱ عضو تأسیس گردید. در واقع اتحادیه‌ی آفریقا با الگوبرداری از اتحادیه‌ی اروپا و استفاده از تجربه‌ی تأسیس سازمان وحدت آفریقا در سال ۱۹۶۳ به عنوان طرحی نوین برای رفع مشکلات اساسی مردم و با هدف فراهم آوردن شرایط مناسب زندگی برای شهروندان آفریقایی و ایجاد فرصتی مناسب برای آن‌ها در قرن ۲۱ شکل گرفت.

منطقه‌گرایی در آفریقا به دو دلیل دنبال شده است: اول به منظور ارتقای یکپارچگی سیاسی و یا دستور کار «پان آفریکانیسم» (جنبش ضد استعماری و ضد نژادپرستی کشورهای آفریقایی) می‌باشد. دوم جنبه‌ی اقتصادی بوده تا رشد و توسعه را تقویت کند. منطقه‌گرایی، به ویژه یکپارچگی بازار، به عنوان «راه حل مشکلات» ایجاد شده توسط اقتصادهای کوچک آفریقایی در نظر گرفته شد. چنین استدلال می‌کنند که با یکپارچگی بازار، اقتصاد مقیاسی (کسب مزیت کاهش هزینه در اثر افزایش حجم تولید) اجرا می‌شود و صنعتی شدن به دنبال آن خواهد آمد (Margaret LEE, 2002:8).

از دیرباز مقوله‌ی امنیت، نقش مهمی را در بروز تنش و تحولات سیاسی در منطقه‌ی آفریقا ایفا نموده و همواره بازیگران دولتی در عرصه‌ی رشد و توسعه‌ی جامعه بر این موضوع تأکید گذارده اند و آن را چالش بزرگ در روند اقتصادی - اجتماعی کشورهای در حال توسعه می‌دانند و از طرف دیگر در سالهای اخیر با بروز و ظهور گروه‌های تروریستی افراطی در مناطق مختلف آفریقا، تهدیدی مضاعف برای چشم انداز آینده‌ی آفریقا به وجود آمده است.

با توجه به سؤال مقاله؛ «منطقه‌گرایی در آفریقا با استفاده از مکتب کپنهاگ چگونه قابل تحلیل است؟» در پاسخ به سؤال، این فرضیه مطرح می‌شود که «نظریه‌ی مکتب کپنهاگ، از قابلیت تحلیل در تحولات و چالش‌های منطقه آفریقا برخوردار است».

بنابراین در این نوشتار ابتدا به دیدگاه مکتب کپنهاگ پرداخته می‌شود و سپس ظرفیتهای قاره‌ی آفریقا و موانع مهم در منطقه‌گرایی این قاره بحث می‌شود و در نهایت پیامدهای چالش‌های امنیتی و تأثیر آن بر سایر حوزه‌ها در منطقه‌ی آفریقا مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

ادبیات و پیشینه‌ی تحقیق

از آن جا که مسئله‌ی اصلی مقاله در خصوص چگونگی تحلیل منطقه‌گرایی در آفریقا با استفاده از مکتب کپنهاگ است؛ در زمینه‌ی «منطقه‌گرایی در آفریقا» مقالات مختلفی مانند «منطقه‌گرایی در آفریقا و الگوی اتحاد اروپایی» تألیف منصور رحمانی و «اتحادیه اروپا، اتحادیه آفریقا، نبوغ و خلاقیت یا الگوبرداری» تألیف مهدی رستگار اصل صورت پذیرفته

است، ولی در مقالات، تنها اشاره‌ی مختصری به بحث «بی‌ثباتی سیاسی» از موانع همگرایی در آفریقا و برقراری همگرایی اقتصادی و امنیتی منطقه‌ای گردیده است. همچنین در خصوص دیدگاه امنیتی مکتب کپنهاگ مقالاتی نظیر «تأملی بر مبانی و مفاهیم مکتب کپنهاگ» تألیف، نبی‌اله ابراهیمی و «جایگاه امنیت در مکتب کپنهاگ» تألیف، محمد تقی آذرشب به ارائه‌ی چارچوب جهت بررسی تحلیلی امنیتی می‌پردازد. تاکنون تحقیق و مقاله‌ای در رابطه با تحلیل منطقه‌گرایی آفریقا از منظر مکتب کپنهاگ انجام نشده است.

چارچوب نظری: مکتب کپنهاگ

در زمینه‌ی امنیت در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، نظریه‌های مختلفی وجود دارد و هر کدام با دیدگاهی خاص بدان پرداخته‌اند. به ویژه پس از جنگ سرد، برای مطالعات امنیتی، فضای بررسی و پژوهش بهتری فراهم شد. در روند ظهور و بروز نظریات گوناگون، واقع‌گرایی و نو واقع‌گرایی چنین مطرح می‌کنند؛ مهم‌ترین ارجحیت و هدف کشورها در نظام بین‌الملل آنارشیک، برقراری امنیت و مهم‌ترین ابزار تأمین آن، قدرت است و موازنه‌ی قوا در سطح سیستمی و ارتقای توان نظامی را عامل امنیت می‌دانند. تهدیدات مشترک می‌تواند به شکل‌گیری ائتلاف‌های بین‌المللی و منطقه‌ای منجر شود؛ اما چیزی که اصالت دارد، منافع ملی است.

نظریه‌ی لیبرالیسم؛ اعتقادی به دولت به عنوان تنها تأمین‌کننده‌ی امنیت ندارد و توجه به حقوق بشر، هویت‌های فرهنگی و حیات اقتصادی و محیط زیست از اولویت برتری برخوردار است و امنیت به بستر و فضایی در روند مشارکت مردم در سطح بین‌المللی نیاز دارد تا با تقویت چندجانبه‌گرایی و همکاری‌های متقابل از انحصار متخصصان امنیت و سیاست‌گذاران دولتی خارج شود و از بروز تهدیدات امنیتی جلوگیری نماید.

نظریه پرداز انگلیسی به نام «باری بوزان»^۱ با نگارش کتاب «مردم، دولت و هراس» تلاش کرد تا مطالعات امنیتی را از روابط نظامی کشورها تفکیک کند و تأکید خاصی بر جنبه‌های اجتماعی امنیت داشت. در واقع مکتب کپنهاگ اصطلاحی است که بر آثار و نقطه نظرات

«باری بوزان»، «الی ویور»^۱ و «جپ دو ویلد»^۲ از دانشمندان «موسسه پژوهشی صلح کپنهاگ»^۳ گذاشته‌اند. اندیشمندان این مکتب در چارچوب نظری خود، این چهار موضوع را عنوان نمودند؛ در درجه ی نخست: موضوعات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و محیط زیستی را به حوزه ی امنیت افزودند. دوم؛ امنیت را به عنوان مفهومی چند سطحی بازسازی کردند. سوم؛ نظریه ی امنیت منطقه ای به هم پیوسته را ارائه دادند و چهارم؛ برای تحلیل و تبیین امنیت، مفاهیم «امنیتی شدن» و «امنیت زدایی» را مطرح کردند (حاجی مینه، ۱۳۹۲: ۱۵).

تحلیل منطقه گرایی از لحاظ «امنیتی» در مکتب کپنهاگ به عنوان چارچوب نظری این مقاله، اشاره به تمایز بین امنیت نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی دارد و مجموعه های امنیتی منطقه ای، سه انگاره ی اصلی مکتب کپنهاگ را شکل داده است (Wæver, 2004:8).

«باری بوزان» در خصوص مفهوم امنیت معتقد است که امنیت به وضعیتی گفته می شود که طبق آن ارزشهای اساسی جامعه مانند حاکمیت و تمامیت ارضی مورد تهدید واقع شود و البته اگر امکانات مقابله با آن نیز در دسترس و بیش از امکانات تهدید باشد، امنیت حاصل است. اما اگر حجم و خطر تهدید بیش از امکانات باشد، در آن صورت سبب بروز ناامنی خواهد شد (بوزان، ۱۳۷۹: ۱۲). مجموعه ی امنیتی منطقه ای مبنی بر این موضوع است که مجموعه ای متشکل از کشورها که حفظ امنیت هر یک، در گرو حفظ امنیت دیگری است و تهدید امنیت هر یک به مثابه تهدیدی علیه امنیت دیگری است و از این منظر «بوزان» در این نظریه دو گام مهم در تحلیل مفهوم امنیت برداشت: نخست توجه به سطح تحلیل منطقه ای بر پایه ی ماهیت رابطه ای امنیت و درک آن به عنوان یک پدیده ی به هم وابسته و نه صرفاً یک موضوع جدا از هم و دوم ترسیم طیف کاملی از لایه های تحلیل (Buzan, 1982:105).

مکتب کپنهاگ، تهدیدات امنیتی و ماهیت امنیت را تنها در چارچوب موضوع نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی مورد بررسی قرار نمی دهد، بلکه وابستگی متقابل امنیتی و تحلیل منطقه ای امنیت را نیز مد نظر دارد. به عبارت دیگر این مکتب، مطالعات امنیتی را که از

1- Ole Wæver

2- Jaap de Wilde

3- Copenhagen Peace Research Institute(COPRI)

ویژگی‌های دوران جنگ سرد است از حوزه ی مطالعات راهبردی دوران جنگ سرد تفکیک کرده و آن را ذیل روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی را ذیل مطالعات امنیتی قرار داده است (عبدالله خانی، ۱۹۳۱: ۱۱۹). همچنین معتقدند که دولت دیگر تنها مرجع امنیت نیست، بلکه افراد، گروه‌های فراملی، سازمان‌های غیر دولتی فراملی و فروملی، رسانه و تروریسم همگی در محدوده ی بحث امنیت مرجع هستند. در خصوص چند بعدی بودن امنیت، بر این باورند که بایستی تأثیر فرهنگ، محیط زیست، تمدن و از همه مهمتر، مذهب را به خوبی درک نمود.

ظرفیت های قاره آفریقا

آفریقا دومین قاره ی بزرگ جهان با ۳۰/۳۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت، یک پنجم خشکی های زمین را در بر گرفته است. در این قاره، ۵۴ کشور مستقل وجود دارد و بیش از یک میلیارد و دویست میلیون نفر که ۱۵ درصد جمعیت دنیا را تشکیل می دهند، در آن زندگی می کنند. به رغم اینکه نام آفریقا همواره یادآور فقر و فلاکت بوده است، اما بر اساس برآوردهای بین المللی ۹۶ درصد الماس، ۹۰ درصد کروم، ۸۵ درصد پلاتین، ۵۰ درصد کبالت، ۵۵ درصد منگنز، ۴۰ درصد بوکسیت، ۱۳ درصد مس، ۵۰ درصد فسفات، ۶۵ درصد طلا، و ۳۰ درصد توریوم و اورانیوم جهان در آفریقا قرار دارد. این در حالی است که آفریقا مالک ۲۰ تا ۲۵ درصد پتانسیل هیدروالکتریک جهان نیز هست که تا کنون بخش کوچکی از آن تحت کنترل درآمده است.

آهن، قلع، روی، سرب، زغال سنگ، سنگهای قیمتی و نیکل در آفریقا به وفور یافت می شود. ۱۰ کشور این قاره از جمله نیجریه، لیبی، گابن، الجزایر و آنگولا از صادرکنندگان نفت هستند. به دلیل باران های فراوان بیشتر زمینهای این قاره حاصل خیز است و جنگلهای انبوه در کنار مزارع سرسبز از ثروتهای خدادادی آفریقا محسوب می شود. آفریقا بازار یک میلیارد نفری دارد، ۵۴ کشور آفریقایی نقش و جایگاه مهمی در تصمیمات سازمان ملل دارند. کآن‌ها و معادن این قاره، ۹۶ درصد الماس، ۹۰ درصد کروم، ۸۵ درصد پلاتین، ۵۰ درصد کبالت، ۵۵ درصد منگنز، ۴۰ درصد بوکسیت، ۱۳ درصد مس، ۵۰ درصد فسفات، ۶۵ درصد طلا، ۳۰ درصد کوریوم و اورانیوم جهان

را دارا است. ۱۰ کشور آفریقایی نیجریه، لیبی، الجزایر، گابن، آنگولا، گینه استوایی، سودان، چاد و موریتانی صادرکنندگان نفت و گاز هستند. از نظر ژئوپلیتیک، قرار گرفتن آفریقا در بین قاره‌های آسیا و اروپا و وجود چهار آبراه استراتژیک دریایی (کانال سوئز، تنگه ی جبل الطارق، باب المندب و دماغه ی امیدنیک) اهمیت ویژه ای به این قاره داده است. به لحاظ فرهنگی بیش از ۵۵ درصد از مردم آفریقا مسلمان هستند و به عبارتی می‌توان گفت: آفریقا تنها قاره ای است که بیشتر جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند (محمدی، ۱۳۹۵).

این قاره از ثروت‌های بسیاری که داراست، بهره نمی‌جوید و پر واضح است که قاره ی آفریقا سرشار از منابع طبیعی است که حتی پایان ناپذیراست و هنوز از لحاظ زمین‌های زراعی و منابع انسانی بسیار غنی است و در عین حال می‌توان گفت که در حال تلاش برای توسعه می‌باشدولی به جای یادگیری از موفقیت‌ها و شکست‌های مدل‌های توسعه که توسط جهان تجربه شده اند، همچنان در چنبره ی سیاست‌های بی‌ثمر فرو رفته است. چند عامل کلیدی، علت این وضعیت هستند.

پس از پایان استعمار، تقریباً تمام کشورهای آفریقایی توسط نخبگانی بدون دیدگاه سیاسی میان‌مدت یا بلندمدت، مدیریت شده‌اند. این نخبگان جایگزین استعمارگران سابق، دچار جاه‌طلبی و بیشتر نگران وضعیت خویش بودند تا مردمی که ادعا داشتند حافظ و مدافع منافع آنها هستند. در نتیجه؛ نظام استعماری به سادگی در فرم دیگری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تداوم یافت. به این موضوع باید عدم اطمینان در زمینه ی اقتصادی و عدم سرمایه‌گذاری و حاکمیت بخش غیررسمی را افزود.

وضعیت کشورهای آفریقایی در دوران گذار استقلال، تبدیل به وابستگی واقعی در برابر قدرت خارجی، به ویژه قدرتهای استعماری سابق گردید. عدم تفکر درون‌زا یا پیشرو و اراده ی سیاسی برای اعمال تغییر توسط تمامی اقدامات همسو، سبب شد سیاست‌های فعلی به صورت پیش‌بینی موقعیتی درآید که ضمانت اجرایی نداشت.

بیش از پنجاه سال پس از استقلال بسیاری از کشورهای آفریقایی، هنوز نظام آموزش و پرورش مطابق و سازگار با واقعیت‌های جهان امروز و تکامل جوامع آفریقایی نیست و آموزش عالی نیز تا

حدّ زیادی منجر به تولید فارغ‌التحصیلان بیکاری می‌شود که در زندگی قادر به انجام کار و فعالیت در اموری که آموزش دیده‌اند، نمی‌باشند. در این زمینه، آموزش فنی و حرفه‌ای باید در اولویت قرار داده می‌شد تا در آینده افراد به صورت کارآفرین در جامعه به ایفای نقش بپردازند؛ ولی متأسفانه در این رابطه، نظام آموزش و پرورش آفریقا ضعیف و ناکارآمد باقی مانده است. تغییرات در زمینه‌ی سیستم آموزشی، یکی از راه‌حل‌های کاملاً مناسب برای حلّ و فصل مسائل مربوط به توسعه در آفریقا است (Boni Teiga, 2016).

با توجه به ترسیم آن چه در خصوص ظرفیت‌ها و ثروت سرشار منابع طبیعی و معدنی و نیز نیروی انسانی جوان این قاره بیان گردید، در ادامه به اتحادیه‌ی آفریقا به عنوان الگوی منطقه‌گرای در آفریقا می‌پردازیم.

اتحادیه‌ی آفریقا

در ابتدا معمر قذافی، طرح تأسیس «ایالات متّحده‌ی آفریقایی» که از ساختار اتحادیه‌ی اروپا الگو گرفته بود، ارائه کرد که طی نشست‌های بعدی، پس از بررسی طرح کنار گذاشته شد و بررسی طرح اتحادیه‌ی آفریقا در دستور قرار گرفت. در واقع «اتحادیه‌ی آفریقا» با این هدف پایه‌ریزی شد که موضوع یکپارچگی اقتصادی و سیاسی آفریقا را تسهیل نماید و نهادهای اتحادیه را با اقتدار کافی و تقویت ظرفیت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، توسعه بخشد و دولت‌های آفریقایی را به سمت تأمین منافع سیاسی و اقتصادی داخلی در راستای این اهداف سوق دهد و در نهایت آفریقا را به سوی ایجاد همگرایی منطقه‌ای با خصیصه‌ی چند ملیتی جهت دهدولی موضوعات مختلفی سبب گردید که این روند، تلاش و تداوم امور را دچار ضعف و سستی شود و با توجه به مشکلات موجود در کشورهای مختلف آفریقایی، انسجام و وحدت رویه در اتحادیه آفریقا با چالش‌های بسیاری مواجه است که اهم آن به شرح ذیل می‌باشد:

چالش ساختاری: بر اساس ماده‌ی پنجم سند تأسیس اتحادیه‌ی آفریقا در سی و ششمین اجلاس سران آفریقا که در سال ۲۰۰۰ میلادی در کشور «توگو» به امضای بیست و هفت نفر از رؤسای جمهور کشورهای آفریقایی رسید، نهادهایی به شرح ذیل در نظر گرفته شد: مجمع

اتحادیه ی آفریقا، شورای اجرایی، پارلمان آفریقایی، دیوان عدالت و حقوق بشر، کمیسیون اجرایی، کمیته ی دائمی نمایندگان، کمیته های فنی و تخصصی، شورای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، شورای صلح و امنیت و مؤسسات مالی (طالشی صالحانی، ۱۳۹۰: ۱۳۸).

در سال ۲۰۰۰ میلادی در نشست وزرای خارجه ی کشورهای آفریقایی در ابوجا (پایتخت نیجریه) تحت عنوان "کنفرانس امنیت، توسعه و هماهنگی آفریقا" شش مرحله برای تأسیس اتحادیه ی آفریقا پیش‌بینی گردید که مورد قبول وزیران خارجه ی کشورهای آفریقایی قرار گرفت. این مراحل عبارتند از:

الف) تقویت همگرایی منطقه‌ای موجود و تأسیس سازمان‌های منطقه‌ای جدید در مناطقی که نیازمند چنین همگرایی‌هایی است (در مدت ۵ سال).

ب) تثبیت تعرفه‌ها و سایر موانع تجارت منطقه‌ای و تقویت هماهنگی میان بخش‌ها، به ویژه در حوزه‌های بازرگانی، کشاورزی، مالی، حمل و نقل، ارتباطات، صنعت، انرژی و همچنین هماهنگی فعالیت‌های سازمان‌های منطقه‌ای موجود (در مدت ۸ سال).

ج) تأسیس منطقه ی آزاد تجاری و اتحادیه ی گمرکی در سطح هر یک از سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای موجود (در مدت ۱۰ سال).

د) هماهنگی و یکپارچه سازی تعرفه‌ها و نظام‌های بدون تعرفه در میان سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای موجود با نگرش به تأسیس یک اتحادیه ی گمرکی قاره‌ای (به مدت ۳ سال).

ه) تأسیس بازار مشترک آفریقا و اتخاذ سیاست‌های مشترک در زمینه ی بازار (به مدت ۴ سال).

و) یکپارچگی در عرصه ی تمامی بخش‌ها و تأسیس بانک مرکزی آفریقا، پول واحد آفریقایی و تنظیم اتحادیه ی مالی و اقتصادی آفریقا و نیز ایجاد نخستین پارلمان آفریقایی (به مدت ۵ سال).

ناتوانی‌های بنیادی ساختاری در اتحادیه ی آفریقا به دلیل نبود ساز و کارهای اجرایی لازم و نهادهای هماهنگ کننده ی سیاست‌های کشورهای آفریقایی و لازم‌الاجرا نبودن قوانین مصوب در حد کفایت، مانعی جدی، فراروی توسعه ی همکاری‌های درون قاره ای به شمار می آید.

اخیراً در نشست دو روزه ی اتحادیه ی آفریقا در اتیوپی در تاریخ ۱۷ و ۱۸ نوامبر ۲۰۱۸ میلادی؛ «پل کاگامه»^۱، رئیس اتحادیه ی آفریقا و رئیس جمهور رواندا، در حضور سران ۵۵ کشور آفریقایی، با اشاره به تحولات و رویدادهایی که در قاره ی آفریقا و جهان رخ داده است، ضرورت و فوریت طرح اصلاح ساختار اتحادیه ی آفریقا را پیشنهاد کرد مبنی بر این که اولویت‌های اتحادیه ی آفریقا به مسائل امنیتی، سیاسی و همگرایی اقتصادی محدود شود (Kagame, 2018).

هرچند در بیانیه ی پایانی نشست اتیوپی، ساختار اتحادیه ی آفریقا به یک رئیس و یک معاون و شش کمیسیون به ترتیب؛ کمیسیون اول؛ کشاورزی، توسعه ی روستایی، اقتصاد آبی و محیط زیست پایدار؛ کمیسیون دوم؛ توسعه ی اقتصادی، تجارت و صنعت و معدن، کمیسیون سوم؛ آموزش، علم، فناوری و نوآوری، کمیسیون چهارم؛ زیرساخت و انرژی؛ کمیسیون پنجم؛ امور سیاسی، صلح و امنیت، کمیسیون ششم؛ بهداشت، امور انسانی و توسعه ی اجتماعی تغییر یافت (Kagame, 2018)، ولی مهمترین هدف از طرح موضوع اصلاح ساختار، کاهش وابستگی‌های مالی این اتحادیه به نهادهای بین‌المللی و کارآمدتر کردن نشست‌ها و تصمیمات این اتحادیه در صحنه ی عمل است. در واقع مداخلات غرب در آفریقا و سیاست‌های مداخله جویانه ی آن‌ها سبب شده تا اکنون بسیاری از مقامات آفریقا درصدد کاهش وابستگی‌های این قاره به کشورهای غربی باشند. از این رو، علاوه بر اصلاح ساختار اتحادیه ی آفریقا، حل مشکلات اقتصادی از طریق افزایش همکاری‌های منطقه‌ای، افزایش همکاری‌های نظامی و امنیتی در راستای مبارزه با گروه‌های تروریستی و باندهای قاچاق انسان و مواد مخدر و همچنین کمک به رفع بحران‌های سیاسی در برخی کشورهای این منطقه مد نظر قرار گرفته است. آفریقا با چالش‌های امنیتی بزرگی اعم از تروریسم، خشونت و افراطی‌گری و تجارت مواد مخدر مواجه است که همه ی این‌ها مانعی در برابر توسعه ی پایدار است و مقابله با آن‌ها اقدام جمعی و هماهنگی کشورهای این قاره را می‌طلبد.

چالش اجتماعی: در اغلب کشورهای آفریقایی که از آن‌ها با عنوان «در حال توسعه» یاد می‌شود فرهنگ کار کاملاً متفاوت است و در یک مجموعه ی سازمانی، افراد زیردست فاصله ی خود را با

¹ - Paul Kagame

قدرت فرد بالادست اندک می‌بینند و رفتار حسابگرانه‌ای در پیش می‌گیرند و ارتباطات، بیشتر بین افرادی است که دارای تاریخ و فرهنگ و قوم و قبیله و اعتقادات مذهبی مشترک هستند و این امر محدودیت خاصی در ظرفیت، توانایی‌ها و انعطاف‌پذیری در جامعه‌ی کاری به وجود می‌آورد. در کشورهای آفریقایی وجود جمع‌گرایی و زن‌سالاری عاملی است که با بهره‌مندی اخلاق‌گرایی مبتنی بر سنت‌ها و اعتقادات مذهبی موجب هنجارهایی است که فرد بر اساس کارآفرینی یا منفعت‌سازی سازمانی تشویق نمی‌شوند، بلکه به دلیل روحیات اخلاقی که به روابط بین فردی مساعدت می‌کند، مورد تشویق واقع می‌شوند. در واقع گرایش‌های رفتاری در جوامع در حال توسعه‌ی آفریقا، نشان از نوع ارزش‌گذاری در زمینه‌ی روابط «فراست» و «فرو دست»، پدرسالاری و وابستگی محیطی است. این امر چالش‌های جدی‌تری را در زمینه‌ی حرکت جامعه‌ی سنتی کشاورزی آفریقا به سوی صنعتی‌سازی و مدرنیزه کردن به وجود می‌آورد که نمود اصلی آن فقدان برنامه‌ریزی بلندمدت و دستیابی به منابع اقتصادی-فناوری و نیروی انسانی ماهر است (مقیم، سلیمی و نوری، ۱۳۹۰: ۸۱-۸۵).

علاوه بر این موضوعات، آفریقا اکنون با مشکلات بسیار اقتصادی، فقر و بیکاری، وجود بیماری و مرگ و میر ناشی از مالاریا، ایدز، ابولا و ... مشکلات امنیتی، فعالیت‌های گروه‌های تروریستی، جنگ و درگیری‌های داخلی رو به رو است. مشکلاتی که ریشه‌ی بسیاری از آن‌ها را باید در سیاست‌ها و مداخله‌جویی‌های کشورهای غربی در این منطقه جست. سالهاست کشورهای غربی به بهانه‌های مختلفی چون دفاع از حقوق بشر، کمک به برقراری امنیت و ثبات، مبارزه با تروریسم در این منطقه حضور مستقیم و غیر مستقیم دارند.

در اکثر کشورهای آفریقایی وجود مشکلات فوق‌الذکر موجب شده تا زمینه‌های اولیه‌ی همگرایی تحقق نیابد و در نتیجه، انسجام درونی لازم برای اهداف مورد نظر دستخوش این مسائل گردد. از طرف دیگر اختلافات قومی و قبیله‌ای و مذهبی، احساسات قوم‌گرایانه‌ی افراطی و ناسیونالیستی و رشد تفکرات افراطی مانند گروه‌های تروریستی «الشباب» در سومالی، «بوکوحرام» در نیجریه، گروه «انصارالدین» در مالی و... از موانع اجتماعی همگرایی قاره‌ای به شمار می‌آید.

چالش سیاسی: حدوداً می‌توان پنج کشور آفریقایی دارای ثبات سیاسی طولانی مدّت را که شرط ضروری توسعه است، برشمرد. آفریقا از ضعف ساختار اجتماعی و سیاسی خویش رنج می‌برد. یکی از دلایل این بی‌ثباتی مزمن، دشواری در اختیار گرفتن اصول دموکراسی است. به دست آوردن قدرت، در بدترین حالت به صورت کودتا، جانشینی خاندانی و یا در بهترین حالت توسط انتخابات کاملاً دموکراتیک است، اما سران دولتهای آفریقایی در نهایت بیشتر تسلیم وسوسه‌ی دیکتاتوری می‌باشند. فقدان ارتش مردمی، فساد، بی‌سوادی بسیاری از مردم، کیش شخصیت و ... موجب بروز درگیری‌های سیاسی و اجتماعی است. مردم آفریقا به صورتی ناخودآگاه، کارخانه‌ی تولید دیکتاتور هستند (Boni Teiga, 2016).

بی‌ثباتی سیاسی یکی از مهم‌ترین موانع همگرایی قاره‌ی آفریقا است. این امر ناشی از حکومتهایی است که در قالب دموکراتیک، ولی با روشهای غیرقانونی مانند تقلّب در انتخابات و یا کودتا بر سر کار آمده‌اند و عدم پشتوانه‌ی مردمی سبب شده تا عامل قدرتهای بزرگ استعماری باشند. آن‌ها به دولتهای غربی وابسته‌اند و تحت نفوذ آن‌ها قرار دارند و بدون کسب اجازه از رهبران سیاسی کشورهای غربی قادر به تصمیم‌گیری نمی‌باشند. همچنین ساختار فکری و اندیشه‌ی نخبگان سیاسی آفریقا بر مبنای ایدئولوژی حزبی آگاهانه شکل نگرفته است و بیشتر به دنبال منفعت طلبی خویش استوار است، در واقع رهبران سیاسی کشورها به خاطر اختلاف سلیقه و وابستگی‌های ذهنی به منافع ملی کشور خویش، از موانع همگرایی به شمار می‌آیند.

چالش اقتصادی: کشورهای آفریقایی از نظر ساختار اقتصادی به کشورهای استعمارگر سابق وابسته‌اند و از نظر توسعه‌ی اقتصادی در سطح نازلی قرار دارند. افزون‌براین، موانع گمرکی و بازرگانی، موانعی فراروی توسعه و نوگرایی است. از طرفی سطح توسعه در کشورهای آفریقایی دچار نوسانی شدید می‌باشد. در حالی که سرانه‌ی درآمد سالانه در افریقای جنوبی میزان قابل قبولی را بین کشورهای در حال توسعه دارد، برخی کشورها مانند زیمبابوه دچار فروپاشی در اقتصاد و تورّم کمرشکن شده‌اند.

فساد، یک معضل اساسی در آفریقا است که به ویژه بر نخبگان تأثیر می‌گذارد. در فقدان طرح‌های فردی یا جمعی برای تولید ثروت، دولت تنها گاو شیرده‌ای (منبع سرمایه‌ای) است که باقی می‌ماند. بدین ترتیب سیاست به عنوان بزرگ‌ترین ارائه‌دهنده‌ی مشاغل و تنها راه برای پولدار شدن قانونی یا غیر قانونی بدون کار شناخته می‌شود. این وضعیت مانع از هر گونه ابتکار شده و برخی مقامات دولتی را به زالوی واقعی تبدیل می‌کند، به ویژه کسانی که در قدرت هستند یا از نزدیکان مصادر قدرت می‌باشند. در نتیجه ناگهان اقتصاد کشور دچار باند بازی و فساد می‌گردد.

در واقع اگر پول وامکانات به جای از بین رفتن در اثر فساد، برای مردم سرمایه‌گذاری شده بود، آفریقا با جهشی بزرگ در مسیر توسعه قرار می‌گرفت. اما چه کسی حاضر است پول بدون کار و زحمت را رد کند؟ اغلب این افراد، کارمندان دولت و سیاستمداران در آفریقا هستند. امروزه، متأسفانه با تأثیرگذاری اندیشه‌ی فساد، گونه‌ی بشری با تفکیر سالم در حال انقراض است (Boni Teiga, 2016).

هیچ بازار مصرفی بهتر از آفریقا وجود ندارد؛ این همان چیزی است که برخی با شوخ طبعی، بسیاری از کشورهای آفریقایی را «گیرندگان جهانی» می‌نامند. چگونه می‌توان به توسعه دست یافت؛ زمانی که مصرف‌کننده‌ی تمامی کالاهای وارداتی باشید و هیچ کالایی تولید نکنید.

طنز این است که در ذهن بسیاری از آفریقایی‌ها این اندیشه نهادینه شده که جنس خارجی را ترجیح می‌دهند، حتی زمانی که کیفیت تولید محلی بسیار بهتر از جنس خارجی باشد. افراطی‌گرایی در مصرف کالای خارجی نه تنها پدیده‌ی اقتصادی، بلکه فرهنگی است. این روند باید با ایجاد و نوآوری در پژوهش کیفیت تغییر یابد؛ به طوری که محصولات آفریقایی به رقابت در سطح بین‌المللی بپردازند. آفریقا نباید انحصاراً بازار مصرف باشد؛ بر عکس، این قاره دارای تمامی زمینه‌های تولید است و در واقع، آفریقایی باید به خودباوری و اعتماد به نفس متکی باشد تا بتواند بر مشکلات تولید فائق آید.

کشاورزی همواره در رده‌ی پایینی از فعالیت‌های انسانی در آفریقا بوده و کشاورز یک شهروند طبقه‌ی دوم در نظر گرفته شده است. اکثر آفریقایی‌ها می‌خواهند کارمند دولت

باشند و این کاملاً با وضعیت موجود، متناقض به نظر می‌رسد، همه‌ی کشورهای آفریقایی برای تحقق اساس توسعه به فعالیت در امور کشاورزی می‌پردازند؛ در حالی که با روش‌های روند توسعه‌ی بخش کشاورزی تناسبی ندارد.

باید اذعان نمود، از دیرباز، مردم آفریقا برای کشاورزی از ابزار ساده استفاده نموده‌اند؛ در حالی که اکنون بدون استفاده از ابزار آلات مدرن کشاورزی و سیستم مکانیزه نمی‌توان در خصوص تولید مواد غذایی به خودکفایی رسید، برای توسعه‌ی کشاورزی باید بازاریابی و تبدیل محصولات کشاورزی را به عنوان هدف در نظر گرفت. از آنجا که نتایج سرمایه‌گذاری در این زمینه تنها می‌تواند در میان مدت یا بلندمدت به دست آید، لذا سرمایه‌گذاران خارجی و دولت‌های آفریقایی علاقه‌ی اندکی بدین امر دارند. با این حال، رشد سریع جمعیت، افزایش تغییرات آب و هوایی و نیز استفاده از ابزار کشاورزی سنتی برای تولید محصولات نمی‌تواند جوابگوی میزان مورد نیاز تغذیه‌ی مردم این قاره باشد (Boni Teiga, 2016).

نئولیبرالیسم، نظریه‌ای که خواستار دخالت محدود دولت در اقتصاد، خصوصی‌سازی، افزایش رفاه و نظم پولی و مالی می‌باشد، در خط مقدم سیاست‌های اقتصادی در آفریقا بوده است. پس از دو دهه نظارت بر روند توسعه در آفریقا تحت پوشش «برنامه‌های تنظیم صندوق بین‌المللی پول»^۱ و «طرح‌های تعدیل ساختاری بانک جهانی»^۲، اغلب محققان معتقدند که این برنامه‌ی یکپارچگی منطقه‌ای شکست خورده و بیشتر کشورهای آفریقایی را در اقتصاد جهانی به حاشیه رانده است. در حالی که تقاضا برای یک سیاست راهبردی، یعنی حذف موانع تجارت، برای باز کردن فضای اقتصادهای آفریقا بیشتر شده و چنین آزادی‌سازی باعث افزایش تجارت درون منطقه‌ای در میان کشورهای آفریقایی نشده، اما در عوض در ارتباط با کشورهای قدرتمند غربی در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، گشایش بیشتری اعمال گردیده و این تجارت فزاینده در بیشتر موارد یک طرفه بوده است؛ در حالی که کشورهای غربی با محصولات تولید شده و یا ارزان‌تر تولید شده، کشورهای آفریقایی را به حاشیه رانده‌اند و باعث رکود صنایع یا غیرصنعتی شدن آفریقا گردیده‌اند (Margaret LEE, 2002:5).

^۱- IMF

^۲- SAPSs

علیرغم الگوبرداری اتحادیه ی آفریقا از ساختار یکپارچگی بازار «اتحادیه ی اروپا»؛ متأسفانه به دلایل مختلف، یکپارچگی بازار در این قاره به دلایل متعددی شکست خورده است: (۱) فقدان مزیت نسبی و اقتصاد مقیاسی؛ (۲) تفاوت های اقتصادی بزرگ بین کشورهای عضو؛ (۳) توزیع نابرابر از مزایا که نتیجه ی آن بیشترین بهره مندی را نصیب غول های منطقه ای (برخی کشورها) نمود؛ (۴) پیاده سازی «طرحهای تعدیل ساختاری بانک جهانی» در دستور کار منطقه ای که نتیجه ی معکوس و منفی داشت؛ (۵) هم پوشانی عضویت در سازمان های اقتصادی منطقه ای که منجر به بروز تضاد در موضوعات سیاسی و اهداف شد؛ (۶) عدم تعهد سیاسی به منطقه ی گرایي؛ (۷) وابستگی به اعطاکندگان بودجه ی مالی خارجی برای تأمین بودجه ی برنامه ی منطقه ای که در ظاهر به آنها برای تصمیم گیری استقلال می بخشید. (۸) شکست در برخورد با واقعیت های محیط آفریقا.

بنابراین هژمونی آفریقا در زمینه ی اقتصادی تاکنون محقق نشده است و وابستگی اتحادیه ی آفریقا به ضمانت خارجی مانند اتحادیه ی اروپا، سبب بروز «تجدیداستعمار» در آفریقا می شود و مشکلات پابرجا می ماند.

از این رو نظریه پردازی به نام «مارگرت لی» براین عقیده است که رهبران آفریقایی باید استراتژی را که شامل همکاری منطقه ای و یکپارچگی منطقه ای است، اتخاذ کنند. چنین استراتژی، به واقعیت های آفریقایی منجر می شود و شاید ظرفیت آفریقا در هماهنگی بهتر به «بافت جهانی منطقه گرایی و جهانی شدن» منجر شود (Margaret LEE, 2002:22).

منطقه گرایی آفریقا از منظر مکتب کپنهاگ

قاره آفریقا تا پیش از جنگ سرد جایگاه خاصی را در عرصه ی روابط بین الملل دارا نبود، نظریه پردازان سیاست بین الملل مانند «هانس مورگنتا» در کتاب «سیاست بین ملت ها» (

(Morgenthau, 1985:369) بر این موضوع تأکید گذارده و «کنت والتز» نیز نظر مشابهی در این زمینه داشته است (Waltz, 1979:72-73).

در دوران جنگ سرد، قاره‌ی آفریقا تحت پوشش تقابل و منازعه بین دو قدرت شرق (اتحاد جماهیر شوروی) و قدرت غرب (آمریکا) قرار داشت و بیشتر در چارچوب یارگیری نظام دو قطبی جهان، کشورهای آفریقایی، وابستگی بین‌المللی خویش را در یکی از دو قطب دنبال می‌کردند. در اوج جنگ سرد، مستعمرات آفریقایی به استقلال دست یافتند، ولی همچنان از نظر سیاسی و اقتصادی در حاشیه باقی ماندند.

پس از پایان جنگ سرد، قاره‌ی آفریقا، اهمیت سیاسی و امنیتی محدود خویش را در عرصه‌ی بین‌الملل از دست داد و پایان رقابت دو قطبی سبب شد که موضوع نفوذ در آفریقا رو به کاهش گذارد. اما در دهه‌های اخیر و به ویژه حمله‌ی تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، این موضوع مورد استدلال قرار گرفت که آفریقا، به ویژه منطقه‌ی آفریقای زیر صحرا، از نظر امنیت جهانی مهم‌تر از دوران جنگ سرد است؛ زیرا در این زمان آمریکا که همواره به سبب ویژگی جغرافیایی و دور بودن، در معرض تهدید امنیتی قرار نداشت و دشمن اصلی آن از لحاظ جغرافیایی، قدرت شرق بود، به یکباره توسط تروریست‌هایی که در پشت دولتهای ضعیف و درمانده‌ی جهان از جمله آفریقا خود را مخفی ساخته بودند، جامعه و سرزمین آمریکا را از درون مورد تهدید تروریستی قرار دادند. در واقع، نگرانی‌های امنیتی سبب شد که کشورهای غربی بر میزان همکاریهای امنیتی خود با آفریقا افزودند و یا از شکل‌گیری امنیت نوین آفریقا و ایجاد بلوک منطقه‌ای حمایت کنند (بخشی، ۱۳۸۸: ۳۵). برای مثال، دولت فرانسه توافقات و قراردادهای امنیتی ویژه‌ای (ایجاد پایگاه نظامی، آموزش ارتش) را با کشورهای سنگال، ساحل عاج، گابن، جمهوری آفریقای مرکزی و چاد منعقد نموده و هر سال مانور نظامی مشترک دریایی و زمینی با آنان اجرا می‌نماید. به واسطه‌ی همین قرارداد بود که پس از اوج درگیری‌های خشونت‌بار داخلی پس از انتخابات ساحل عاج بر سر احراز مقام

ریاست جمهوری به این کشور لشکرکشی نمود و «لوران گباگبو»^۱ رئیس جمهور سابق و بازنده ی انتخابات را دستگیر و محاکمه‌ی نظامی کرد.

در عین حال، سیاست دولتهای مختلف آمریکا در هر دوره نسبت به قاره ی افریقا متفاوت است، همانگونه که در نوع عملکرد آن می توان به تقسیم بندی دوست (مغرب و کنیا) و دشمن (لیبی و آنگولا) در دوران جنگ سرد اشاره کرد و یا دوره ی ریاست جمهوری «کلینتون» که مبنی بر چند جانبه گرایی، گسترش مردم سالاری و تقویت و ارتقای حقوق بشر و همچنین بخشش بدهی افریقا و... بود و یا دوره ی «جورج دبلیو بوش» که کم اهمیت بودن قاره ی افریقا از نظر منافع راهبردی برای آمریکا عنوان شد و تنها پس از حمله به برج دوقلوی مرکز تجارت جهانی در یازده سپتامبر ۲۰۰۱، موضوع افریقا اهمیت یافت.

با توجه به تغییر در معادلات بین المللی، تأثیر دولت های ضعیف آفریقایی در عرصه ی بین الملل روبه افزایش نهاد و به عنوان محلی برای گسترش درگیری های داخلی و منطقه ای، ایجاد هزینه های امنیتی و ضرر و زیان اقتصادی برای کشورهای همسایه در نظر گرفته شد. اما باید توجه داشت که نیاز امنیت ملی آمریکا به قاره ی افریقا با منابع نفت آن ارتباط بالقوه ای دارد؛ زیرا منابع و ذخایر نفتی افریقا قادر است، وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه را کاهش دهد. افریقا دارای سومین ذخایر نفتی جهان است و شرکتهای آمریکایی در دو کشور نیجریه و آنگولا سالانه بیش از ده میلیارد دلار سرمایه گذاری می کنند و علاوه بر آنها، در کشورهای دیگری مانند چاد، غنا، سنگال و... ذخایر نفت کشف شده و به همین سبب آمریکا، پیمان ها و همکاریهای اقتصادی و نظامی خود را با این کشورها افزایش داده است.

بازیگران امنیت منطقه‌ای از منظر کپنهاگ

^۱ - Laurent Gbagbo

با توجه به شرایط و وضعیت موجود در قاره‌ی آفریقا، این موضوع مطرح می‌شود که آفریقا مجموعه‌ی مستقل امنیتی است یا از لحاظ امنیتی در چارچوب زیر مجموعه‌ی امنیتی دولت‌های خارجی است.

«بوزان» در کتاب «مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل» نظریه‌ی «مجموعه‌ی منطقه‌ای امنیت» را مطرح نمود (۱۳۷۸: ۲۳). این نظریه، جهان را به خوشه‌های گوناگون تقسیم‌بندی می‌کند که در قالب تقسیم مناطق از لحاظ جغرافیایی است. در واقع از نظر وی هر خوشه یا مجموعه‌های منطقه‌ای خود یک یا دو قطب هستند و برای مثال در جنوب آفریقا سیستم تک قطبی و در آسیای جنوب شرقی دو قطب برتر (هند و ایران) وجود دارد. طبق تحلیل «بوزان» در مجموع، منطقه‌ی آفریقا به چهار حوزه تفکیک می‌شود؛ یک حوزه مربوط به کشور توسعه یافته، مانند آفریقای جنوبی و کشور در حال توسعه، مانند مصر، توسعه نیافته، مانند جمهوری دموکراتیک کنگو و توسعه ستیز، مانند آنگولا است؛ ولی «بوزان» کل کشورهای آفریقای را به واسطه‌ی استقرارشان در یک منطقه، در یک مجموعه‌ی امنیتی قرار می‌دهد.

از نظر «بوزان» امنیت منطقه‌ای نوعی نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن، دارای یک نگرانی و تشویش خاطر همسو، مشترکات تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی می‌باشند و کشورها بر اساس نگرانی‌ها و درک مشابه از تهدیدات، به منظور حفظ و بقای خویش، قواعد و ساز و کارهای مشخصی را درپیش می‌گیرند. اما برخی نظریه پردازان معتقدند که در این سطح تحلیل، نقش عناصر فرامنطقه‌ای (مانند دولتهای غربی در تشکیل و سازماندهی و حمایت از گروه‌های تروریستی) در بروز و ظهور ناامنی و درگیریهای قومی و مذهبی را ناچیز شمرده اند (نصری، ۱۳۸۴).

در واقع قدرتهای غربی برای از بین بردن ظرفیت و توانایی‌های منطقه و ایجاد هراس در بین همسایگان منطقه‌ای به منظور فروش سلاح و تجهیزات نظامی دست به این اقدام می‌زنند و نیز پس از ایجاد درگیری و منازعه، تحت عنوان ایجاد ثبات و آرامش و امنیت، با اعزام نیروی نظامی و حضور در کشورهای درگیر، دخالت خود را اعمال می‌نمایند.

نتیجه

در این نوشتار به این سؤال پرداخته شد که «منطقه‌گرایی در آفریقا با استفاده از مکتب کپنهاگ چگونه قابل تحلیل است؟» با عنایت به آنچه که بر اساس مکتب کپنهاگ ترسیم گردید؛ امنیت، امری تک بعدی و تنها دارای وجه نظامی نیست، بلکه مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی نیز در آن دخیل است و نیز در زمینه‌ی مفهوم امنیت منطقه‌ای و تحلیل آن نباید نقش عناصر فرامنطقه‌ای به فراموشی سپرده شود. همچنین در خصوص امنیت می‌توان ادعان داشت که مکتب کپنهاگ، الگوی بسیار مناسبی برای تحلیل و درک بیشتر تحولات و چالش‌های منطقه‌ی آفریقا است. بدین صورت، هر کشور آفریقایی که دارای ثبات سیاسی و امنیت داخلی است، روند صلح و آرامش و توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی و همگرایی با کشورهای همسایه برقرار کرده و تأثیر مثبت خود را بر منطقه نیز گذارده است؛ برای مثال به کشور آفریقای جنوبی می‌توان اشاره نمود که در مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای پیرامونی خویش، فرآیند تحول و توسعه را به خوبی با برنامه‌ریزی اجرا نموده و موفق بوده است. مناسبات آن با اتحادیه‌ی اروپا گسترده شده و پیشرفت‌های مهم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشور آفریقای جنوبی جلوه‌گر گردیده است.

به هر حال در چارچوب مطالعات امنیتی، اتحادیه‌ی آفریقا با انسجام در راهبرد‌های امنیتی و اقتصادی می‌تواند همچنان به عنوان مرجعی قابل اتکا و اعتماد ایفای نقش نماید. آفریقا با چالش‌های امنیتی بزرگی اعم از تروریسم، خشونت و افراطی‌گری و تجارت مواد مخدر مواجه است که همه‌ی این‌ها مانعی در برابر توسعه‌ی پایدار است و مقابله با آن‌ها اقدام جمعی و هماهنگی و همگرایی کشورهای این قاره را می‌طلبد.

اتحادیه‌ی آفریقا در مسیر حل چالش‌های متعددی که قاره‌ی آفریقا با آن دست به‌گریبان است، موفقیت کمی را کسب کرده است، چالش‌هایی که طیف وسیعی از موضوعات را در شمال و غرب و شرق به وجود آورده است. واقعیت این است که اتحادیه‌ی آفریقا از ابزارها و ظرفیت‌های زیادی برای حجم زیاد مشکلات قاره برخوردار نیست و کشورهای قاره‌ی آفریقا به لحاظ سطح سیاسی و اجتماعی هم اختلاف زیادی دارند.

به این لحاظ، علیرغم تلاش‌های زیادی که بین کشورهای آفریقایی جهت رسیدن به نوعی از اتحاد و پیش بردن سیاست‌های توسعه‌ی امنیتی و اقتصادی پایدار صورت می‌گیرد؛ ولی طیف وسیع چالش‌های این قاره به همراه ناتوانی دولت‌های ضعیف و یا شکست خورده و تروریسمی که دائماً در حال گسترش به مناطق مختلف این قاره می‌باشد، امید‌های کمی برای بهبود اوضاع وجود دارد. در عین حال، چشم انداز روشنی برای انجام اصلاحات در این اتحادیه دیده نمی‌شود، زیرا زمان ریاست دوره‌ای «پل کاگامه» بر اتحادیه‌ی آفریقا در ژانویه‌ی ۲۰۱۹ پایان می‌یابد و قرار است «عبدالفتاح السیسی»، رئیس‌جمهوری مصر، ریاست دوره‌ای این نهاد آفریقایی را برعهده بگیرد که گویا تمایل چندانی به اصلاحات مورد نظر «کاگامه» ندارد. ولی این موضوع به مفهوم نادیده گرفتن اقداماتی نیست که از سوی اتحادیه‌ی آفریقا برای کم کردن مشکلات انجام می‌گیرد.

منابع:

- اولف، انگل و اولسن، گورم رای (۲۰۰۵)، *آفریقا و کشورهای شمال: بین جهانی شدن و به حاشیه رفتن*، ترجمه بخشی، احمد، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- بوزان، باری، (۱۹۸۳)، *مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین الملل*، ترجمه قهرمان پور، رحمان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری (۱۳۷۹)، «آشنایی با مکتب کپنهاگ در حوزه مطالعات امنیتی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال سوم، شماره سوم.
- بهادرخانی، محمدرضا و محمدی دارابی، علی اصغر (۱۳۹۶). «تحول در مفهوم نظم بین الملل»، *فصلنامه راهبرد سیاسی*، دوره ۱، شماره ۳، زمستان، صص ۸۹-۱۱۷.
- حاجی مینه، رحمت (۱۳۹۲)، «مکتب کپنهاگ؛ آموزه‌ها و مفاهیم»، *خبرنامه مطالعات جهان*، سال اول، شماره ۲، بهار، صص ۱۵-۱۹.
- طالشی صالحانی، حسین (۱۳۸۰)، «قاره آفریقا: از سازمان وحدت آفریقا تا اتحادیه آفریقا»، *فصلنامه مطالعات آفریقا*، - شماره ۴، پاییز و زمستان.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، *نظریه‌های امنیت، مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، جلد اول.
- فارل، ماری، هتته، بژورن و لانژن هوو، لوک وان (۲۰۰۵)، *سیاست جهانی منطقه‌گرایی: تئوری و عمل*، ترجمه آقای، سید داوود و طاهری، ابراهیم، تهران: انتشارات خرسندی، چاپ اول.
- کولایی، الهه (۱۳۸۹)، «جمهوری اسلامی ایران و ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی»، *مجله ژئوپلیتیک*، شماره ۱۷، بهار، صص ۷۵ - ۱۱۱.
- مقیم، سیدمحمد؛ سلیمی، سیدباقر و نوری، روح‌الله (۱۳۹۰)، *نظامهای اداری تطبیقی پیشرفته*، تهران: انتشارات نگاه دانش، چاپ اول.
- نصری، قدیر (۱۳۸۴)، «تأملی روش شناختی بر مکتب بافتار منطقه‌ای امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۲۹.

Buzan, Barry, (1983), *People, states and fear: The National Security Problem in International Relations*, London, Harvester: Wheatsheaf, London, p. 105.

Buzan, Barry, (1994), «National Security in the PostCold War Third World», *Strategic Review of South Africa*, vol. XVI, n° 1, p. 1-55.

- Buzan, Barry, (1991), "New Patterns of Global Security in the Twenty-First Century." **International Affairs**, p. 431-451.
- Buzan, Barry, (1981), **People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era**, Hertfordshire: Harvester Wheatsheaf.
- Buzan, Barry, (1998), "Security, the State, the "New World Order," and Beyond." **On Security**. Ed. Ronne D. Lipschutz. New York: Columbia University Press, ch.7.
- Buzan, Barry, (2006), "The 'War on Terrorism' as the New 'Macro-Securitisation'?" **Oslo Workshop**. Oslo, p. 1-25.
- Buzan, Barry; Waever, Ole; de Wilde, Jaap, (1998), **Security: A New Framework for Analysis**, Lynne Rienner Publishers Inc.
- Farrell, Mary; Björn Hettne and Luk van Langenhove, (2005), **The Global Politics of Regionalism: Theory and Practice**, London: Pluto Press.
- Morgenthau, Hans J., (1973), **Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace**, New York: Alfred A. Knopf, 5th Ed, p. 198 - 386.
- Waever, Ole, (1998), "**Securitization and Desecuritization**." **On Security**. Ed. Ronnie D. Lipschutz. New York: Columbia University Press, ch. 3.
- Waever, Ole, (2004), "Copenhagen New Schools in Security Theory and their Origins between Core and Periphery", **Paper presented at the annual meeting of the International Studies Association**, Montreal, March 17-20.
- Waltz, Kenneth Neal, (1979), **Theory of international politics**, Addison-Wesley Pub, p.72-73
- https://www.researchgate.net/publication/252966354_REGIONALISM_IN_AFRICA_A_PART_OF_PROBLEM_OR_A_PART_OF_SOLUTION / Margaret LEE / January 2002.
- <https://www.mehrnews.com/news/3722724/مهرماه۱۳۹۵/فاطمه محمدی>
- <http://www.slateafrique.com/101049/economie-croissance-pays-africain-anglophones-meilleurs-que-les-francophones> / Marcus Boni Teiga/ 05/10/2016
- <http://www.rfi.fr/afrique/20181119-union-africaine-sommet-addis-abebe-reformes-mode-emploi-ethiopie-kagame>
- <https://au.int/en/pressreleases/20181117/african-union-extraordinary-summit-reforms-begins-aim-%E2%80%9C-make-africa-stronger>

